

قیمت فلسفی

روح و قوای او

معرفت روح و قوای او - روحشناسی در تمدنات قدیمه و جدیده - شمول فن روحیات - مقایسه قوای مادی و قوای روحی - قوای روح و استفاده از آنها.

پلسوف یونانی سقراط گفته است: «خودت خودت را بشناس». با این جمله که مبنای فلسفه شمرده می شود، حکیم مذکور میخواست است بپیماند که معرفت نفس پایه بلند کمال و سعادت است.



این قطعه حکمت در قلب فلسفه اسلام نیز جایگیر بوده است چنانکه گفته اند: «خود را بشناس تا خدای خود را بشناسی» (۱) و «هر که خود را شناخت پس بدرستی خدای خود را هم شناخته است» (۲). در حقیقت هم چنین است؛ تا شخص نفس خود را نشناسد از قوه های بیکران سبحانی که در نفس او مکنون است بی خبر و بی بهره می ماند و بمنزل سعادت و کمال انسانی نمیتواند برسد. باید دید آیا بشر تا چه اندازه بشناختن نفس خود دسترس شده است. از آنجا که میدانیم وجود انسانی مرکب از جسم و روح است می توانیم بگوئیم که انسان هر قدر جسم خود را شناخته و وظایف اعضای ظاهری خود را کشف نموده هزار بار کمتر از آن بکشف قوای روحی و کیفیات و تأثیرات آنها موفق شده است و بالاخره هر قدر قوای جسمی خود را بکار انداخته و استفاده کرده هزار بار کمتر از آن قوای روحی خود را بفعالیت در آورده

[۱] «اعرف نفسك تعرف ربك» [۲] «من عرف نفسه فقد عرف ربه»

و فایده برده است. یکی از علما میگوید که انسان فقط از يك تلت قوای روحی خود فایده می‌برد و دو تلت آن را عاطل میگذارد! اگر این تخمین راست باشد باید بدان یفزائیم که این يك تلت هم اولاً از قوای است که ما امروزه می‌شناسیم نه آن قوای بیکرانی که هنوز درك و کشف نکرده‌ایم و ثانیاً در هزار تلت تقریباً از تلت قوای روحی خود استفاده میکند.

بلی انسان نه اینکه تنها قوای روحی خود را چنانکه باید نشناخته و بقدر کفایت بکار نبرده است بلکه با وجود ترقیات فراوان علم و فن، هنوز بسیاری از علما و حکما اصلاً وجود روح را منکرند کجا مانده که به استقلال قوای او قایل شوند. حال این علما شبیه حال ماهیان دریاست که از وجود آب خبر ندارند در صورتی که خود در آن غوطه‌ورند و يك آن بی آن زنده نمی‌توانند بماتند!

در اینجا نمی‌خواهم به اثبات وجود مستقل روح و ابدیت او پردازم همینقدر باید گفت چنانکه غالباً از اثر به مؤثر پی میتوانیم بریم گرچه خود مؤثر را هم نمی‌بینیم و با حواس امروزی خودمان آن را نمی‌توانیم درك نمائیم همانطور از آثار روح می‌توانیم پی وجود آن ببریم مانند اینکه بسیاری از قوای طبیعت که امروز از آثار آنها فایده می‌بریم برای ما محسوس و قابل درك نیست مانند قوه جاذبه و نور و الکتريك و حرارت و غیره که ما فقط آثار آنها را می‌بینیم نه خود آنها را ولی از این آثار پی بوجود آنها می‌بریم، بهمین قرار قوای روحی ما خواه آنها بیکه فنا تصدیق شده مانند قوه فکر و اراده و حافظه و ایمان و تخیل و شعور؛ ظاهری و شعور باطنی (۳) و جاذبه (مغناطیس شخصی) و غیره

و خواه قوايکه روحیون (اسپریتیست) و علمای فنون اسرار بدو نسبت میدهند، همه آثاری از روح ما بوده و دلالت بوجود آن میکنند منتها اینست که برای ظهور و تجلی خود پاره‌شرایط و ظروف را لازم دارند مانند مراکز دماغ و اعصاب و غیره چنانکه برای ظهور آثار الکتریک و مغناطیس و نور و حرارت و غیره نیز پاره‌شرایط و اسباب لازم است.

لیکن تمدن غرب در این دو قرن اخیر در زیر نفوذ حقایق علوم طبیعی و بخصوص «علم تکون حیات» و «علم تکون بشر» (۴) طوری غرق مادیات شده است که نه تنها وجود روح را انکار می‌کند و همه تظاهرات و تجلیات قوای روحی را نتیجه ترکیبات شیمیائی و عضوی دماغ یعنی یک محصول مادی میداند بلکه خصایص روحی و از آنرو فضایل معنوی و اخلاقی را هم بدرجه اوهام و نسیات تنزل داده یک عالم بی حقیقت و بی فضیلت و یک معبودی بنام «پول» برای خود خلق کرده و آن را می‌پرستند!... ملتهای شرق نیز با یک خودکشی، این تمدنرا قدم بقدم استقبال میکنند! موضوع تمدن غرب و اثرات آن یک شرح جداگانه لازم دارد که باید برای آینده گذاشت. امروز میخواهیم بدانیم که انسان کنونی تا چه پایه بشناختن قوای روحی خود کامیاب شده است. از روزی که نوع انسانی از جاده حیوانیت قدم فراتر گذاشته و صفات مخصوص بشری را حایز گشته هزارها سال مهپور فشارهای عالم خارجی و مشغول رفع احتیاجات جسمانی خود بوده است بی آنکه عطف نظری هم بجسم خود کند و غرایب حالات و کیفیت ترکیب و کلد کردن اعضای جسم خود را تدقیق نماید!... پس از وسعت گرفتن دایره شعور و بصیرت گاهگاه چشم از عالم خارجی

و آفاق بر گردانده به چگونگی حال و تشکیلات بدن خود و وظایف اعضای آن دقت کرده است و در این دوره که باز هزارها سال طول کشیده بتدریج مبادی علم طب آلوده با عقاید دینی مانند يك سایه در صفحه معلومات او نمایان شده است. در دوره سیم که قوای دماغی او قدری هم کاملتر و تیزتر شده است، علاوه بر تشکلات جسم خود به بعضی حالات روحی و پاره‌ای قوه‌های باطنی خود نیز پی برده و برای فهمیدن چگونگی آنها قرن‌ها زحمت کشیده و دماغ خود را بکار انداخته است.

از این دوره که دوره تاریخی نامیده می‌شود می‌بینیم که هر يك از ملت‌های قدیم در این زمینه صرف فکر و خیال نموده و بدان وسیله ادیان و مذاهب و فلسفه و صنایع ظریفه بوجود آمده و بدرجه حیرت‌انگیز امروزی رسیده است.

لیکن باوجود این ترقی، معلوماتیکه تا کنون در باره قوای روحی پیدا و تصنیف شده چنانکه گفتیم خیلی کمتر و ناقص‌تر از معلومات و کشفیاتی است که در عالم مادی و در باره جسم انسانی بدست آمده است. مثلاً با همه نواقص بیکران فن طبابت باز کمتر عضوی در بدن انسانی پیدا می‌شود که ترکیب و وظیفه او، ترتیب کار کردن او و رابطه او را با سایر اعضای بدن پیدا نکرده باشند اما در باره قوای باطنی و یا روحی مانند قوه فکر، قوه اراده، قوه خیال، قوه حافظه و شعور ظاهری و شعور باطنی قوه عشق و جاذبه و امثال اینها و بعضی قوای دیگر که منتسبین علوم مخفیة آنها را قوای آسمانی مینامند و آثار آنها روز بروز باهترتر می‌شود، هر چه میدانند هنوز بسیار ناقص است و تعیین صفات و وظایف و تفریق حدود و جزئیات تکون و نمو و انطفاء آنها با يك قطعیت، تقریباً محال است و اساساً که میتواند امروز ادعا و

اثبات کند که آنچه را در این موضوع میداند مانند قضایای ریاضی ثابت و لایتغیر است و که میتواند ادعا کند که قوای روحی و باطنی انسانی منحصر بهمین قوه‌ها است که امروز می‌شناسیم. امروز که در عالم مادیات حدودی برای قوای موجوده طبیعت قایل نمی‌توان شد و نمی‌توان گفت که مثلاً مواد بسیطه منحصر بهمین ۹۲ ماده است که شیمی قبول دارد و دیگر پیدا نخواهد شد، در عالم معنویات و روحیات بطریق اولی نمی‌توان چنین ادعائی را اظهار کرد چه می‌بینیم که هر قدر بر عدد معلومات بشر می‌افزاید با یک نسبت بزرگ بعدد مجهولات او نیز افزوده می‌شود چنانکه امروز حواس را بجای پنج نه گانه میداند و حس حفظ موازنه که عضو آنرا در گوش پیدا کرده‌اند و بدون آن راه رفتن محال است و حس کرسنگی و تشنگی و سرما و گرما را نیز جزو حواس می‌شمارند و حتی بعضیها حس «کشف و کرامت و الهام و وحی» (۵) را که در نفس انبیا و اولیا و عرفا ظاهر میشود حس ششم مینامند و آنرا قابل کسب و پرورش میداند. این موضوعرا بعدها در ضمن ذکر وسایل استفاده از قوای روحی شرح خواهم داد.

در زمینه شناختن روح و قوای او، در تمدنات قدیمه شرق و بخصوص در تمدن مصری و هندی بسیار افکار و عقاید و تعلیمات و دستورها پیدا می‌شود و این مسئله یکی از بارزترین خطوط فلسفه این تمدنات میباشد. و مخصوصاً فلسفه برهمنی و بودائی در این خصوص خیلی کار کرده است و اعمال غریبه و ریاضتها و کرامت‌های تعجب آور «جوکی»ها و «فقیر»های هند همه از این منبع آب خورده است. در اروپا نیز از ایام قدیم در این رشته صرف وقت کرده و تألیفات زیاد نوشته‌اند و بخصوص

پس از جنگ بین‌المللی که ضربت بزرگی به فلسفه ماده‌پرستی (ماتریالیسم) وارد آمد و بسیاری از عقول و افکار را بیدار نمود يك رجعت محسوس بسوی معنویت و روحانیت (ایده‌آلیسم) دیده می‌شود و صراط جدیدی را که فلسفه غرب بعد از این طی خواهد کرد از حالا نشان می‌دهد. اما از حیث نتیجه، فلسفه شرق استفاده از قوای روحی را در يك زمینه دیگر که تماماً مخالف زمینه ممالک اروپا است بکار برده است بطوری که در مشرق زمین با اینکه از حیث معنویت و اخلاق و فضیلت اثرات خوبی بخشیده از جهت ترقی و تکامل مادی، منجر بتولید عطالت جسمانی و محو قوای مادی گشته است و در غرب نیز بکلی از ساحه اخلاق و معنویت دور افتاده و مردم را غرق مادیات و جسمانیت کرده و مدنیت اروپا را بطرف يك «وحشیت مسلح» سوق داده است بطوری که امروز «صید ثروت» بهر قیمت اخلاقی و روحی باشد معشوقه آمال اهالی این سرزمین گشته و سرنوشت ملیونها قوس، اسیر سرپنجه مشتی صیادان و شیادان شکم‌پرست گردیده است.

در نظر من هر دو مدنیت شرق و غرب در معنویت و روحانیت به افراط و تفریط رفته است. اینک ممالک شرق صدمات این افراط را قرن‌ها است می‌کشد و مدنیت غرب نیز قهراً دوچار عواقب وخیم این تفریط شده گرفتار انتقام شدید قوای روحی خواهد گشت و نجات خود را فقط در آغوش مدنیت شرق پیدا خواهد کرد. ما ایرانیان که در صدد قبول تمدن اروپا هستیم و با يك خودکشی فوق‌العاده در تقلید کورکورانه آثار این تمدن جوش و خروش می‌کنیم، باید قبلاً بدانیم که این تمدن چه آفاتی دارد و چگونه از آنها اجتناب باید کرد و چطور از ضررهای افراط و تفریط کناره‌جوئی باید بکنیم. چنانکه بارها نوشته‌ام

باید هر دو تمدن شرق و غرب را از غربال گذرانید و قوانین و دستورهای حیات بخش و فضیلت نمون آنها را قبول کرده تمدن جدیدی که «تمدن ایرانی» بتوانش نامید بوجود آورد. اساس این تمدن را بر فلسفه‌ای که جامع مزایای فلسفه تمدن غرب و شرق باشد باید نهاد و آنرا «فلسفه توحید» (۶) نام داد.

در این فلسفه و در وجود آوردن يك چنین تمدن جدید باید از راه تحصیل و تدقیق فن روح‌شناسی و یا «روحیات» (۷) داخل بشویم زیرا در این امر مقدس ما محتاج بر انداختن بسیاری از عقاید و عادات و اخلاق کهنه خود و به قبول بسیاری از افکار و قوانین و رسوم و اخلاق جدید هستیم و اگر بقوانین و نوامیس روحی تمدنات و حیات اقوام واقف نشویم یعنی بفنون «روحیات» آشنا نباشیم همیشه بخطا خواهیم رفت و زحمات ما بهدر رفت پیوسته دوچار افراط و تفریط خواهیم شد چنانکه تا کنون هم چنین بوده است! (۸) و از طرف دیگر اگر درخلق کردن این تمدن جدید قوانین «روحیات» را بکار بریم، اولاً جنبه اخلاق و فضیلت بر جنبه ماده پرستی غلبه میکند و مدنیت جدید ما را يك استقلال و استقامت مدید می‌بخشد و از افتادن بدرکات فساد اخلاق و شکم پرستی و حیوانیت که تمدن غرب ملل اروپا را بدان انداخته، مصون می‌مانیم و ثانیاً از قدرتهای خالقه روح که اشتهای برای آنها متصور نیست بیشتر استفاده می‌کنیم و بمنابع این قدرتها که صعود بشر بدرجه کمال فقط بوسیله آنها ممکن خواهد شد واصل می‌شویم و يك شکل بهتر و پاکتر و روحانیتری بجهان مدنیت می‌دهیم! (۹). ح. ک. ایران‌شهر

[۶] رجوع شود بمقدمه کتاب «راه نو در تعلیم و تربیت».

[۷] Psychologie [۷]

[۸] رجوع شود بمقاله اول شماره ۵ سال دوم مجله ایران‌شهر.

[۹] بجهت نداشتن جا نصف این مقاله برای شماره آینده ماند.



سید جمال الدین در طهران در سال ۱۳۰۴ هجری
 شخصیکه در پشت سر سید دست بسته ایستاده، مرحوم میرزا لطف الله خان نگارنده کتاب است. [تقل از کتاب شرح حال سید جمال الدین که در زیر چاپ است]